

صحيفة الزهراء عليه السلام

[311] این فخر بس که بوسه زند دست او پدر من خواستم زطبع روان تا کنم زبان *

شیرین به مدح فاطمه بانوی بانوان یاری کند مرا که بیارم به مدح او * عقد گهر به محفل یاران ودوستان لب را بدان معطر ویاری از او کنم * از او مدد بگیرم واز فیض او توان اندر جواب گفت به من با زبان حال * ما را کجا وراه بدان جا وآن مکان دست تو کی باوج جلالش توان رسید * از قطره کمتری بر آن بحر بیکران زین حال نا امید نگشتم من ورسید * از حضرتش توجه واین است ارمغان هم کوچک وحقیرم وهم ذره ای فقیر * وین خانواده را نبود مثل وهم عنان ره کس نبرده است بجاه وجلالشان * غیر از خدا که خلق زمین کرد وآسمان اما باین حقارت وناقابلی مرا * باشد سر خلوص باین عرش آستان
